أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند:

 لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ.

 علم با فراگیری مطالب حاصل نمی‌شود، بلكه علم عبارت است از انكشاف واقع و نوری كه خداوند در قلب كسی كه هدایتش را اراده كند، قرار می‌دهد.

 در جلسه سابق گذشت كه علم بر دو قسم است:

## علم حصولی‌

## خطاپذیری علم حصولی‌

قسم اول‌ علم حصولی؛ كه با خواندن، شنیدن و ارتباط انسان با معلوم خارجی به‌وسیله یكی از حواسّ پنج‌گانه حاصل می‌شود و در آن اختلاف و شبهه وجود دارد. مثلًا اكنون همه شما صدای مرا با یك صوت و یك لفظ و یك كیفیت استماع‌

 نمی‌كنید؛ چون كافی است در یك لحظه برای شنونده غفلتی پیدا شود و مطلب را آن‌طور كه بایدوشاید نشنود، یا قوّه شنوایی او اختلال داشته باشد و نتواند آنچه را متكلّم ادا می‌كند، به‌طور صحیح بشنود.

## حكایت نگارشی اشتباه از فرمایشات علامه طهرانی‌

روزی بنده در مشهد در مجلسی بودم كه مرحوم والد صحبت می‌كردند و یكی از دوستان كه در كنار من بود، فرمایشات ایشان را به‌سرعت می‌نوشت. برحسب اتفاق چشمم به نوشته ایشان افتاد و دیدم كه مطلبی را اشتباه شنیده و فرمایش مرحوم آقا را طور دیگری نوشته است؛ در همان جا به او تذكر دادم كه این برداشت، اشتباه است.

 دلیل این مطلب آن است كه اولًا قوه شنوایی افراد متفاوت است و ثانیاً شخصِ در حال نوشتن، نمی‌تواند به یك میزان ذهن و حواسّ خود را كاملًا به دو مركز شنیدن و نوشتن بسپارد. ازآنجاكه ادراكات و قوای ما محدود است و نمی‌توانیم از آن تجاوز كنیم، اگر نگوییم برای عموم مردم غیرممكن است، باید گفت به‌ندرت كسی پیدا می‌شود كه خصوصاً در مسائل علمی در عین اینكه واقعاً و به‌طور صددرصد به گوینده توجّه تام دارد، در نوشتن هم كاملًا توجه داشته باشد و دقیقاً آنچه را می‌شنود، بنویسد.

 البته این مسئله در محدوده قوا و مدركات بشری است؛ اما اگر انسان بتواند به‌واسطه بعضی خصوصیات بر قوای ظاهر و باطن اشراف پیدا كند و آنها را به‌نحو تام در اختیار بگیرد، خواهد توانست هر قوه‌ای را با توان صددرصد به خدمت خود درآورد. اما باتوجه‌به اینكه این خصوصیت در عده خاصی وجود دارد، به مطالب منقول خصوصاً در صورت اهمیت فراوان آن نمی‌توان اعتماد و وثوق كامل داشت.

## عدم حجیت خبر واحد در مبانی اعتقادی‌

بنابراین، طبق موازین و مبانی اصولی، خبر واحد نمی‌تواند در اعتقادات و مبانی آن حجّیت داشته باشد؛ به‌خصوص در مواردی كه كم و زیاد شدن یك حرف، به‌طوركلی معنی را منقلب می‌كند، عقلًا مستحیل است كه انسان به خبر واحد اعتماد كند، هرچند راوی آن بسیار ثقه باشد. البته در احكام جزئیه، با لَیتَ و لَعَلَ‌هایی، می‌توان به خبر واحد عمل نمود.[[1]](#footnote-1)

 باری، ازآنجاكه علم حصولی به‌واسطه علل و اسباب مادی شدت و ضعف‌پذیر حاصل می‌شود، این اختلافات به‌وجود می‌آیند.

## تأثیر قوای آدمی بر باطن، زمینه‌ساز خطاپذیری خواب و مكاشفه‌

این مسئله در مورد مدركات باطنی ما نیز به همین دلیل صدق می‌كند؛ زیرا قوای خیال، عقل، احساس، غضب و شهوت آدمی می‌توانند در قضایای باطنی انسان تأثیراتی به‌وجود آورند كه بر آن اساس ما صوَری را در خواب و مكاشفه با مراتب مختلف آن احساس می‌كنیم.

## اعتماد بر خواب و مكاشفه، از خطرناك‌ترین مهالك سلوك‌

بنابراین، به‌همان علت كه احتمال وجود خطا در معلومات حصولی قابلیت اعتماد و وثاقت را از انسان سلب می‌كند، مدركات حصولی نیز كه به‌صورت صوَر یا ادراك معنی برای انسان حاصل می‌شود ممكن است دستخوش نوسان و اختلال گردد؛ لذا اعتماد بر منامات و مكاشفات، یكی از خطرناك‌ترین مهالكی است كه‌

 سالك راه خدا را تهدید می‌كند.

 ازآنجاكه قابلیت تشخیص صحت و سقم صوَرِ حاصله برای انسان به میزان حساسیت تأثّرپذیری نفس از علل و اسباب تأثیرگذار مرتبط است، دیگر برای سالك چه جای اعتمادی باقی می‌ماند كه به واقعیت داشتن یا خلاف بودنِ صورتی كه می‌بیند حكم دهد؟! لذا جمیع بزرگان از قبل اسلام تا كنون، افراد را از ترتیب‌اثر دادن و عمل كردن به مدركات ذهنی در همه مراتب آن برحذر داشته‌اند.

 براین‌اساس، خداوند متعال برای هر انسانی علاوه بر عقلِ متصل كه به‌واسطه آن، راه احسن را در محدوده ظرفیت و سعه وجودی خود پیدا می‌كند عقل منفصل را نیز به‌عنوان رسول، پیامبر، امام و ولی الهی قرار داده و كلام آنان را حجت نموده است.[[2]](#footnote-2) و[[3]](#footnote-3)

## علم حضوری‌

## واقع و نفس‌الأمر، حقیقت علم حضوری‌

 قسم دوم‌ علم حضوری؛ كه عبارت از خود واقع و نفس‌الأمر است و همان‌گونه كه در خودِ واقع اشتباه و خطا معنی ندارد، دیگر به هیچ‌وجه خلاف و اشتباه بودن آن نیز ممكن نیست.

## قابل انكار نبودن علم حضوری به‌جهت اتحاد با واقعیت خارجی‌

وجود شما در اینجا چه بنده مطلع شوم و چه نشوم واقعیتِ غیرقابل‌انكاری است كه اگر هزار نفر هم بگویند «شما در این مكان حضور ندارید»، نمی‌توانید وجود خود را انكار كنید؛ علمِ به واقع نیز با آن وجود خارجی كه در اینجا نشسته و وزن معینی دارد اتحاد پیدا می‌كند، و این اطلاع بر وجود، همان علم حضوری است.

 البته مشاهده رفقا توسط بنده علم حصولی است و ممكن است به‌عللی نظیر بدون عینك نگاه كردن در اطلاع نسبت به این واقعیت خارجی اشتباه كنم؛ اما این حضور اشخاص، حقیقتی غیرقابل‌انكار است كه اگر علم بنده با آن یكی شود، آن علم نیز همچون خود آن واقعیت خارجی، غیرقابل‌انكار و غیرقابل‌اختلاف خواهد بود.

 علم حضوری ممكن است به یكی از دو صورت گذشته باشد كه ما فعلًا به بحث از علمِ خود فرد در خارج می‌پردازیم. من‌باب‌مثال علم بنده نسبت به وجود و حیات خود، پدیده‌ای در من به‌وجود آورده است كه با دیدن مار و عقربِ متعارض با آن، فرار می‌كنم، درحالتی‌كه در صورت خواب و بیهوشی و غفلت از خود، این عكس‌العمل را نشان نمی‌دادم؛ این همان علم حضوری و عین واقعیتی است كه دیگر اشتباه برنمی‌دارد.

 در این مثال چون علم با آن معلوم و عینیت خارجی اتحاد پیدا كرده است، دیگر خطا وجود ندارد؛ زیرا وقتی‌كه هیچ دوئیت و بینونیتی بین مدركات انسان و آن واقعیت خارجی وجود نداشته باشد، علمِ آن حقیقت مُدرَكه با آن واقعیت خارجی‌

 صددرصد تطبیق می‌كند.[[4]](#footnote-4)

## معنای شعر «من كی‌ام لیلی و لیلی كیست من»

من كی‌ام، لیلی و لیلی كیست، من‌ما یكی روحیم اندر دو بدن‌[[5]](#footnote-5)

## علم حضوری به معشوق، ازجمله آثار مراتب شدید محبت‌

مجنون در اینجا از این واقعیت حكایت می‌كند كه ممكن است انسان ازنقطه‌نظر عشق و محبت به‌حدی جلو پیش‌روی كند كه دیگر دو وجودِ در مقابل هم را مشاهده نكند و فقط یك وجود ببیند.

 علم انسان به علومی كه در ذهن دارد نیز از این قبیل است. این شعری را كه بنده فی‌البداهه از حفظ خواندم، حقیقت و صورت علمی آن را الان در وجود خود احساس می‌كنم؛ این علم دیگر خطاپذیر نیست. گرچه ممكن است در حفظ اشتباه كرده باشم، اما در علم به وجود این شعر در ذهن بنده دیگر خطایی وجود ندارد؛ زیرا آن را از نوشته‌ای نقل نكرده‌ام، بلكه حقیقت و واقعیتی در درون بنده است كه مطرح نموده‌ام.

## علم حضوری یعنی اتحاد نفس انسان با یك پدیده و حقیقت خارجی‌

به‌عبارت دیگر هر شخص حتی بدون تأمل، غرائزی مانند غضب، شهوت، تفكر و احساس را در وجود خود می‌یابد. حال اگر شخصی بتواند دیگری را نیز

 به‌همین نحو در وجود خود بیابد، این علم او علم حضوری خواهد بود كه عبارت است از اتحاد نفس انسان با یك پدیده و حقیقت خارجی.

## ادراك حالات لیلی توسط مجنون با علم حضوری‌

اینكه مجنون می‌گوید: «ما یكی روحیم اندر دو بدن» دروغ نیست؛ زیرا وقتی به خود مراجعه می‌كند لیلی را در مقابل خود نمی‌بیند، بلكه او را در قلب و سرّ خود می‌یابد و دیگر در این‌طرف و آن‌طرف به‌دنبال لیلی نمی‌گردد.

 در این علم حضوری خطا راه ندارد؛ لذا مجنون به خود نگاه می‌كند و از تمام حالات و سكنات لیلی خبر می‌دهد كه الآن از خواب برخاسته است، راه می‌رود، غذا می‌خورد و نماز می‌خواند.

## اخبار غیبی رسول خدا از حال لشگر اسلام در جریان جنگ موته با علم حضوری‌

جنگ موته بین مسلمین و طایفه‌ای از نصاری انجام گرفت و جعفر طیار، عبداللَه رواحه و عدّه زیادی از اصحاب درجه‌یك پیغمبر، در این جنگ به شهادت رسیدند كه مزار آنها در اردن قرار دارد. گرچه پیغمبر در مدینه بودند و لشكر اسلام در مرز می‌جنگید، اما حضرت تمام جریانات را یك‌به‌یك برای اصحاب تعریف كردند. جابر نقل می‌كند:

 در آن روزی كه جنگ (موته) بین مسلمین و مشركین درگرفت، رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله وسلم نماز صبح را با ما خواندند؛ سپس از منبر بالا رفتند و فرمودند: «برادرانتان براى جنگ با مشركين روبرو شدند.» و پس از آن حملات طرفین بر یكدیگر را برای ما بازگو می‌كردند، تا اینكه فرمودند: «زيد كشته شد و پرچم بر زمين افتاد.» بعد فرمودند: «جعفربن‌ابى‌طالب آن را برداشت و با آن، قدم به ميدان جنگ گذاشت.» سپس فرمودند: «دستش‌

 قطع شد و پرچم را به‌دستِ ديگر گرفت‌.» بعد از آن فرمودند: «دست ديگرش نيز قطع شد و پرچم را به‌سينه گرفت.» سپس فرمودند: «جعفر كشته شد و پرچم افتاد و پس از آن عبداللَه‌بن‌رواحه آن را به‌دست گرفت و از مشركين فلان تعداد كشته شدند و از مسلمين فلانى و فلانى‌ ...» تااینكه تمام افرادی كه از مسلمین كشته شده بودند را نام بردند. سپس فرمودند: «عبداللَه‌بن‌رواحه شهيد شد و خالدبن‌وليد عَلَم را برداشت و مسلمين دست از جنگ كشيدند و بازگشتند.»[[6]](#footnote-6)

 آیا در این جریان خداوند فیلم و آلبوم عكسی را برای رسول خدا به نمایش درآورده است و آن حضرت خبر می‌دهد؟! آیا ممكن است پیغمبر در اشتباه واقع شود؟! قطعاً این‌طور نیست؛ بلكه وقتی رسول خدا این مطالب را می‌فرمود خود در جنگ شركت داشت و تمام صحنه جنگ، لشكر نصاری، لشكر مسلمین، عبداللَه رواحه، جعفر طیار و زیدبن‌حارثه را در موقع خطابه و نقل كلام، در نفس خود مشاهده می‌كرد و برای مردم شرح می‌داد. این علم حضوری است كه دیگر در آن اشتباهی وجود ندارد.

## علم حضوری، مبنای عملكرد حضرت خضر در حكایت قرآن‌

در اینجا برای وضوح بیشتر مطلب، به بیان جوانب مهمی از داستان ملاقات بسیار عجیبِ حضرت موسی و خضر و سپس به بیان علت اختلافات آنها خواهیم پرداخت.

 در یك طرف، حضرت موسی پیغمبر اولوالعزم و مرد میدان با آن ید بیضا و عصا و معجزات دیگر است؛ كسی‌كه كتاب و شریعت بر او نازل شده و فرعون را با آن كبكبه‌اش در دریای نیل غرقه كرده است؛ در طرف دیگر حضرت خضر است كه‌

 كارهای غیرعادی و نامتعارفی انجام می‌دهد كه هركس در وهله اول آنها را خلاف شرع و حرام می‌داند. سوراخ كردن كشتی و بریدن سر یك كودك، ضرر رساندن و از بین بردن جان و مال مردم است؛ ولی اگر تمام مردم هم اعتراض كنند، او كار خود را می‌كند و كارهایی از او به‌راحتی سرمی‌زند كه اگر نگوییم ادراكش برای ما محال است، حدّاقل به‌سهولت حاصل نمی‌گردد.

## سیره حضرت خضر در انجام امور غیرعادی‌

تصور نشود كه حضرت خضر فقط در مقابل حضرت موسی عملی انجام داد كه آن حضرت نتوانست تحمل كند؛ بلكه این كلام حضرت خضر كه فرمود: (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً)[[7]](#footnote-7) دلالت بر استمرار استقبالی دارد و معنایش آن است كه رویه من این‌طور است و ممكن است فردا طفل شیرخواری را نیز سر ببُرم، و تو هیچ‌گاه قدرت و قابلیتِ همراه شدن با من را نخواهی داشت.

## محكوم بودن افعال حضرت خضر به‌حكم مراتب نازله عقل‌

هر عاقلی با هر مكتب و دَیدَنی به‌حسب حكم ظاهرِ عقل، از بین بردن مال مردم، از نعمت حیات بی‌بهره كردن طفل ده‌ساله‌ای كه تكلیف ندارد و تعمیر آن دیوارِ

 در شرف خراب شدن را مردود می‌داند.[[8]](#footnote-8) و[[9]](#footnote-9)

 و جالب آنكه خداوند این مطالب را در قرآن به‌صورت سربسته بیان می‌كند و می‌فرماید: (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً)؛ «ای موسی، تو نمی‌توانی با من باشی و كارهای مرا تحمل كنی.»

 كار خضر، زدن و خراب كردن، یا انجام اصلاحاتی است كه در نظر دیگران بیهوده جلوه می‌كند. كار خضر از این سنخ است و لذا نمی‌تواند با موسی كنار بیاید و ممكن است بگوید: «ای موسی، تو به كتاب و شریعتی كه آورده‌ای بپرداز و ما هم كار خود را انجام می‌دهیم.» گرچه موسی كه مأمور است به نزد خضر برود، دیگر نمی‌تواند چنین بگوید. زیرا نمی‌توانند با یكدیگر كنار بیایند. ولی موسی نمی‌تواند به خضر چنین بگوید، زیرا خداوند به او فرموده است به نزد خضر برو.

## داستان كشتن طفل، خراب نمودن كشتی و عمران دیوار، سه سمبل از تصرفات حضرت خضر

این سه عملكرد را خداوند به‌عنوان نمونه و سمبُل كارهای حضرت خضری كه به مقام عبودیت رسیده بود،[[10]](#footnote-10) بیان می‌كند، كه دو مصداق اتلاف نفوس و خراب كردن اموال، منفی است و درست كردنِ بی‌فایده یك دیوار، امری اثباتی می‌باشد. لعلّ‌

 اینكه فردا طلاق بدهد و در مقابل، دو نفر را به هم برساند، یكی را به چاه بیندازد و كسی را از آن نجات دهد و یا علاوه بر تعمیر دیوار به حفر قنات و درختكاری و آباد كردن باغ آنها امر نماید.

## وحدت مبنایی عملكرد حضرت خضر با ملائكه در علم حضوری‌

در اینجا برای روشن شدن مبنای عمل حضرت خضر مقدّمتاً به بیان مطالبی پیرامون تقدیر و مشیت الهی در سلسله علل و اسباب می‌پردازیم.

## مراتب نزول مشیت الهی از عالم لوح محفوظ به عالم مُلك به‌واسطه ملائكه‌

شكی نیست كه مبانی اعتقادی ما حكم می‌كند هرچه در این عالم اتفاق می‌افتد باید از فیلترهایی عبور كند تا بتواند در این عالم، واقعه و پدیده‌ای به‌وجود آید. مثلًا وقوع یك زلزله اول باید در عالم تقدیر و لوح محفوظ ثبت شود، سپس به لوح محو و اثبات بیاید، و در آنجا ملائكه مقرّب دست‌به‌دست به ملائكه بعدی بدهند تا اینكه ملائكه‌ (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً)[[11]](#footnote-11) زلزله‌ای ایجاد كنند و شهری را زیرِ زمین ببرند. زلزله و صاعقه، احیاء و اماته، به‌واسطه ملائكه مقرّبی است كه هركدام در مراتب خود مأمور اجرای مشیت الهی و نزول آن مشیت از عالم تقدیر و لوح محفوظ به عالم مُلك و شهادت هستند. بنابراین، در اینكه جریان تمام اتفاقات و پدیده‌ها در عالم به‌واسطه ملائكه‌ای است كه اموری را كم‌وزیاد و تدبیر و تنظیم می‌كنند، شكی وجود ندارد.

## علم حضوری عزرائیل به زمان و كیفیت مرگ انسان‌

## حكایتی پیرامون تغییرناپذیری زمان و مكان مرگ انسان (ت)

براین‌اساس جناب عزرائیل و اسرافیل تحت امر خود ملائكه‌ای دارند كه اماته و احیاء می‌كنند؛ لذا اگر كسی به عزرائیل ایراد بگیرد، او در جواب می‌گوید: من عبدی از بندگان خدا هستم كه مأمورم جان افراد را بگیرم؛ وقتی صورت اسامی افرادی را می‌بینم كه موقع مرگشان رسیده است، روح یكی را با اشكال تنفسی در اتاق عمل جراحی، و دیگری را با تصادف در اثر سروصدای یك كودك، قبض می‌نمایم.[[12]](#footnote-12)

## حكایتی در افعال غیراختیاری انسان در حالت خواب (ت)

 حال سؤال این است كه چرا از نظر عقل ما، كشتن یك طفل ده‌ساله محلّ اشكال است، اما اگر همین طفل ده‌ساله توسط ملكی در حالت خواب از پشت‌بام پایین بیفتد، ایرادی ندارد؟![[13]](#footnote-13) چه اشكالی دارد خداوند در انجام امور خارجی كار ملائكه را به بشری تفویض كند؟! چرا اگر سنگی از آسمان به كشتی می‌خورد و آن را می‌شكست و غرض كه همان معیوب شدن كشتی و عدم نظر پادشاه است حاصل می‌شد، دیگر اعتراضی نمی‌كردیم و می‌گفتیم: «كار خدا بوده است كه این سنگ كشتی را شكست و پادشاه آن را غصب نكرد»؛ اما وقتی همین كار صحیح را حضرت خضر انجام می‌دهد آن را اشتباه می‌دانیم؟!

## محوریت مبنای عمل حضرت خضر و ملائكه بر اجرای اراده و مشیت الهی‌

 نكته نهفته در آیه‌ (وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)[[14]](#footnote-14) آن است كه همان‌طور كه جبرائیل و عزرائیل كاری را از نزد خود انجام نمی‌دهند، من نیز از پیش خود این عمل را مرتكب نگشته‌ام.

## توغل در احساسات و ظواهر، علت عدم پذیرش افعال حضرت خضر

اگر ما از مفاسد رشد آن كودك اطلاع داشتیم كه مثلًا با اختراع و اكتشافی بشر را از بین می‌برد، یا باعث فساد و جهنمی شدن پدر و مادرش می‌شود، و از طرف دیگر می‌دانستیم كه خداوند به‌جای او فرزند دیگری به آنها می‌دهد، آیا قدردان عزرائیل نبودیم؟! پس چرا درصورتی‌كه خضر این كار را انجام می‌دهد موضع پیدا می‌كنیم و عقل ما او را محكوم می‌كند؟! علت آن است كه ما هنوز در مظهر گیر كرده‌ایم و در عالم احساسات و ظواهر گرفتاریم؛ لذا اگر مسئله‌ای از ناحیه غیب بیاید قبول می‌كنیم ولی اگر همین مسئله را یك فرد ظاهری دنیوی انجام دهد ناراحت می‌شویم، درحالی‌كه اصل ظهور در همه‌جا یكی است و تفاوتی ندارد.

## علم حضوری عزرائیل در قبض ارواح‌

در اینجا خضر در همان موقعیتی است كه عزرائیل در آن موقعیت در این دنیا كار انجام می‌دهد؛ همان‌طور كه عزرائیل و ملائكه مقرّبِ زیردست او اماته و ازهاق روح افراد را در وجود خود می‌بینند، خضر نیز كشتن این فرزند را در وجود خود می‌یابد.

 همان‌طور كه وقتی انسان بخواهد مطلبی را كه دو هفته پیش حفظ كرده به‌خاطر بیاورد باید در ذهن خود كنكاش كند تا آن را به‌یاد آورد، عزرائیل نیز وقتی در وجود خود می‌یابد كه باید امروز به‌سراغ شخصی برود، لازم نیست به عالم پایین بیاید و او را پیدا كند و جانش را بگیرد، بلكه در همان موقعیت، در وجود خود دستكاری می‌كند و مقدمات كار را فراهم می‌نماید. فرض كنید در وجود خود می‌بیند كه زید باید با تصادف از این دنیا برود؛ لذا راننده‌ای را سوار بر ماشین می‌كند و حركت می‌دهد و ازطرف‌دیگر زید را برای خرید نان و میوه از خانه بیرون می‌كشد؛ همین‌كه او می‌خواهد از خیابان بگذرد، صدایی می‌شنود و تا سرش را برمی‌گرداند، تصادف می‌كند.

## استغنای حضرت خضر از ملك‌الموت در اجرای مشیت الهی‌

ملائكه مقرّب به این كیفیت در عالم شهادت و سایر عوالم، تقدیر و مشیت الهی را اجرا می‌كنند. حضرت خضر علی نبینا وآله وعلیه السّلام به این علم حضوری رسیده است و موقعی كه این كار را انجام می‌دهد، گویا عزرائیل این كار را انجام می‌دهد. بنابراین، به‌جای اینكه بگوییم: (اللَه يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها)[[15]](#footnote-15) یا (قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ)،[[16]](#footnote-16) می‌توانیم بگوییم: «خِضرٌ یتَوَفّاكُم عِندَ المَوت؛ خضر جان شما را می‌گیرد!» در اینجا خضر وسیله‌ای برای عزرائیل نشده است، بلكه خود رأساً وسیله‌ای از آن وسایل است و هركدام از آنها به انجام كار خود مشغول‌اند.

 بنابراین، حضرت كه خضر مظهر تقدیر الهی در عالم شهادت می‌باشد گناهی مرتكب نشده است؛ خداوند او را این‌طور آفریده و تربیت كرده و این حال را در او ایجاد نموده و مظهر نزول مشیت خود قرار داده است. جناب موسی! اگر تو ایراد داری، چرا از عزرائیل كه تمام افراد داخل نیل را با دست خود دستخوش نیستی و بوار كرد، انتقاد نمی‌كنی؟!

## انكشاف مظاهر تجلی باطنی حق برای حضرت موسی، سبب ملاقات او با حضرت خضر

البته به بیانی دقیق‌تر، در جریان رود نیل، موسی خود آن كار را انجام داده است ولی خبر و آگاهی ندارد؛ لذا در اینجا خدا او را به نزد خضر می‌آورد تا متوجه حقیقت مطلب شود كه ممكن است غیر از آنچه تو ادراك می‌كنی حقایق دیگری هم باشد؛ فعل ما فقط از یك طریق تحقق پیدا نمی‌كند، بلكه طرق مختلفی دارد؛ بیا و مرتبه علم حضوری را نیز ببین و فقط به خود و وضعیت خود نگاه مكن!

## شرح علم حضوری خضر در آثار حافظ و مولانا

علی‌كلّ‌حال، علم حضوری خضری از اشتباه محفوظ است. حافظ در اشعار خود بسیار به این مسئله می‌پردازد؛ مثلًا می‌فرماید:

 \*\*\* قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مكن‌ \*\*\* ظلمات است، بترس از خطر گمراهی‌[[17]](#footnote-17)

 \*\*\* و نیز شعرای دیگر نیز راجع‌به این مسئله مطالبی دارند؛ مولانا راجع‌به جریان‌

 طوفان نوح و حضرت خضر مطالب بسیار عالی و راقی دارد.[[18]](#footnote-18)

## تنوع كیفیت نزول تقدیر الهی از عالم امر

باری، كیفیت نزول تقدیر الهی در عالم بسیار مختلف است و تمام افرادی كه در عالم هستند در این مجرا قرار دارند كه این خود بحث دیگری است.

## ضرورت علم حضوری خضری برای استاد طریق‌

علی‌ای‌حال، از آنچه گذشت متوجه می‌شویم كه برای دستگیری و هدایت طریق، انسان فقطوفقط به راهی اطمینان و اعتماد صددرصد دارد كه راهبر و دستگیر، به علم حضوری خِضری رسیده باشد كه دیگر در آن اشتباهی نیست.[[19]](#footnote-19)

 امیدواریم كه با اراده خداوند متعال این حقایق در ما جنبه حضوری پیدا كند! ما را با حقایق و معارفی كه به‌واسطه ائمّه علیهم‌السّلام گسترش پیدا كرده همنشین نیكو قرار دهد! سرّ و سویدای ما را با آنچه از بزرگان نقل شده است آشنا گرداند! و الّا صِرف خواندن و بیان مطالب نمی‌تواند به‌نحو كافی و عالی برای ما مفید باشد.

 امیدواریم كه خداوند متعال همیشه دست ما را بگیرد! قلب ما را در همان مرتبه از شهود و یقین قرار دهد كه اولیای خود را در آن مرتبه قرار داد و موفق گردانید.

 اللَهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

1. جهت اطلاع بيشتر پيرامون دايره حجّيت خبر واحد، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقليد، ص ٩٥ (تعليقه)؛ گلشن اسرار، ج ١، ص ٢٤٨؛ عنوان بصرى، ج ١، ص ١٧٨. [↑](#footnote-ref-1)
2. ان‏شاءالله راجع‏به اين مسئله به‏طور مشروح در ذيل عبارات بعدى حديث شريف عنوان بصرى مطالبى خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ١٦:

« عن هشامِ بنِ الحَكَم، قال: قال لى أبو الحسنِ موسَى بنُ جعفرٍ عليه السّلامُ:" ... يا هشامُ، إنَّ لِلّهِ علَى النّاسِ حُجّتين، حجّةً ظاهِرةً و حُجّةً باطِنةً؛ فأمّا الظّاهرةُ فالرّسُلُ و الأنبياءُ و الأئِمّةُ عليهمُ السّلامُ، و أمّا الباطِنةُ فالعُقولُ ...."»

نور ملكوت قرآن، ج ٢، ص ٤٤٤:

« اى هشام، خداوند براى مردم دو حجت گذارده است: يك حجت ظاهر و يك حجت باطن؛ حجت ظاهر رسولان و پيغمبران و امامان عليهم‏السّلام هستند، و حجت باطن عقل‏هاى ايشان است.» [↑](#footnote-ref-3)
4. اما در ديگر موارد احتمال خطا وجود دارد كه در جلسات آتى به چگونگى بروز خطا پرداخته خواهد شد. [↑](#footnote-ref-4)
5. مثنوى معنوى، دفتر پنجم، ص ٤٧٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ١٦٦. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره كهف (١٨) آيه ٦٧. امام‏شناسى، ج ١١، ص ٤١:

« تو ابداً قدرت و توان شكيبايى همراهى با من را ندارى.» [↑](#footnote-ref-7)
8. البته تصور نشود كه عقل به بطلان عمل انبياء حكم كرده است؛ بلكه منظور اين است كه چون عقل ما كامل نيست، در همان محدوده فكرى خود اين عمل را محكوم مى‏كند، ولى اگر از آن محدوده به مرتبه بالاترى برسد، كار انبياء را تأييد مى‏نمايد.\*

إن‏شاءالله درباره چگونگى تغيير محدوده و مرتبه عقل در آينده توضيحاتى خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-8)
9. إن‏شاءالله درباره چگونگى تغيير محدوده و مرتبه عقل در آينده توضيحاتى خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-9)
10. (فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا)؛\*« عبدى از بندگان ما را پيدا كردند.»

(\*) سوره كهف (١٨) آيه ٦٥. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره نازعات (٧٩) آيه ٥. [↑](#footnote-ref-11)
12. در اين زمينه قضيه ذيل صرف نظر از صحت سندى از جهت تمثيلى بسيار مناسب است. نقل شده است كه:

روزى يكى از پيغمبران به تاجرى كه با كشتى مسافرت مى‏كرد خبر داد كه تو در دريا خواهى مُرد! تاجر با خود گفت:« حال كه چنين است اموال خود را به‏دست غلامان و شركايم مى‏سپارم و در خانه مى‏نشينم.»

بعد از گذشت مدتى حوصله‏اش سررفت و با خود گفت:« هرچه بوده ديگر گذشته است؛ اكنون سوار بَلَمى- كه حدوداً دويست مسافر دارد- مى‏شوم و به‏سلامت به مقصد مى‏رسم، زيرا خداوند آنها را بهخاطر من غرق نمى‏كند!»

او همين كار را كرد ولى وقتى به وسط دريا رسيد، دريا طوفانى شد؛ عرضه داشت:« خدايا! حال كه قرار است من غرق شوم، اين بيچاره‏ها چه گناهى كرده‏اند؟!» پاسخ شنيد:« آنها نيز مانند تو هستند؛ ما همه شما را كه اجلتان رسيده در اينجا جمع كرده‏ايم.»

على‏اىّ‏حال، تقدير از عوالم بالا نزول مى‏كند و ملائكه ميليون‏ها كم‏وزياد و اصلاح انجام مى‏دهند تا ليوانى از روى زمين برداشته شود، شخصى بميرد يا زنده شود، فردى علم پيدا كند و ديگرى قدرت كسب نمايد. تمام اين قوا دست‏به‏دست و در مجموعه‏اى موازى و مساوى، بدون غلبه بر ديگرى پيش مى‏روند تا بتوانند جريانى را به‏وجود آورند. بنابراين تمام اين مرگ‏وميرها و اتفاقات در عالم به‏واسطه ملائكه است. [↑](#footnote-ref-12)
13. بسيارى از افراد در خواب صحبت مى‏كنند، راه مى‏روند و كارى انجام مى‏دهند. بنده شخصى- كه به رحمت خدا رفته است- را مى‏شناسم كه از خواب بلند مى‏شد، كت و شلوار مى‏پوشيد، درِ خانه را باز مى‏كرد، بيرون مى‏رفت و بعد از نيم‏ساعت برمى‏گشت و مى‏خوابيد؛ فردا صبح هرچه از او مى‏پرسيدند، مى‏گفت:« نمى‏دانم» و اين كار هميشگى او بود!

روزى بنده در خدمت مرحوم والد سوره« تكاثر» را به طفلى ياد مى‏دادم. همان شب ناگهان از خواب بيدار شد و اين سوره را از اول تا آخر خواند و بعد خوابيد. مرحوم آقا فرمودند:« هيچ‏چيز نگو تا بخوابد!»

روزى والده براى بنده اين قضيه را نقل مى‏كردند:

يكى از اقوام ما كه در كرمانشاه هستند در خواب راه مى‏رفت. فردى از اهل علم- كه ايشان هم به رحمت خدا رفته است- در حال خواندن نماز شب مى‏بيند كه اين شخص از خواب برخاست و از پله‏ها پايين آمد؛ وقتى به صحن حياط رسيد، ناخواسته دستانش را بالا بُرد و در اين موقع يك طفل شيرخوار از پشت‏بام روى دست او افتاد. او يك‏مرتبه به‏خود آمد، و نوزاد هم از فاصله يك مترى روى زمين افتاد و شروع به گريه كرد.

اين واقعه تصادفى و اتفاقى نيست! همين نوزادى كه خدا او را به اين وضع و كيفيت نجات داد، پاى او در سنّ بيست‏وچهارسالگى از يك پله سُر خورد و افتاد و از دنيا رفت! اينها مسائل عادى و روزمره است كه همه ما كم‏وبيش از امثال آن اطلاع داريم. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره كهف (١٨) آيه ٨٢. معادشناسى، ج ٩، ص ٢٩٦:

« من اين كارها را از نزد خود به‏جا نياوردم (و حقّاً از روى امر خدا انجام دادم).» [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره زمر (٣٩) آيه ٤٢. معادشناسى، ج ١، ص ١٥٧:

« خداست كه جان‏ها را مى‏گيرد در وقت مرگ آنها.» [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره سجده (٣٢) آيه ١١. معادشناسى، ج ١، ص ٢٠١:

« بگو (اى پيغمبر) كه شما را مى‏ميراند و جان شما را مى‏گيرد آن فرشته مرگى كه بر شما گماشته شده است.» [↑](#footnote-ref-16)
17. ديوان حافظ، غزل ٤٨٨. [↑](#footnote-ref-17)
18. مثنوى معنوى، دفتر اول، ص ٧٠:

آن پسر را كش خَضِر بُبْريد حلق‏ سرّ آن را درنيابد عامِ خلق‏

آنكه از حق يابد او وحى و خطاب‏ هرچه فرمايد بوَد عين صواب‏

آنكه جان بخشد اگر بُكشَد رواست‏ نايبست و دست او دست خداست‏

همچو اسماعيل پيشش سر بنه‏ شاد و خندان پيش تيغش جان بده‏

تا بماند جانْتْ خندان تا ابد همچو جانِ پاك احمد با احد

عاشقان جام فرح آنگه كشند كه به‏دست خويش خوبانْشان كشند

شاه آن خون از پى شهوت نكرد تو رها كن بدگمانى و نبرد

تو گمانى كردى كه كرد آلودگى‏ در صفا غِش كى هِلَد پالودگى‏

بگذر از ظن خطا اى بد گمان‏ إنّ بعضَ الظنّ إثمٌ آخر بخوان‏

گر نبودش كار از الهام اله‏ او سگى بودى دراننده نه شاه‏

پاك بود از شهوت و حرص و هوا نيك كرد او ليك نيك بدنما

گر خَضِر در بحر كشتى را شكست‏ صد درستى در شكست خِضْر هست‏

وهم موسى با همه نور و هنر شد از آن محجوب، تو بى‏پر مپر

آن گل سرخ است تو خونش مخوان‏ مست عقل است او تو مجنونش مدان‏

 [↑](#footnote-ref-18)
19. مثنوى معنوى، ص ٧٨:

چون گرفتى پير، هين تسليم شو همچو موسى زير حكم خضر رو

صبر كن بر كار خضر اى بى‏نفاق‏ تا نگويد خضر:« رو! (هذا فِراقُ)»

گرچه كشتى بشكند تو دم مزن‏ گر چه طفلى را كشد تو مو مَكن‏

دست او را حق چو دست خويش خواند تا (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) برانْد

دست حق ميرانَدَش زنده‏ش كند زنده چِه بْوَد؟! جان پاينده‏ش كند!

يار بايد راه را تنها مرو از سَرِ خود اندرين صحرا مرو

هر كه تنها نادر اين ره را بُريد هم به عون و همت مردان رسيد

دست پير از غايبان كوتاه نيست‏ دست او جز قبضه الله نيست‏

 [↑](#footnote-ref-19)